جلسه 521

شنبه 01/08/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تخصیص عموم کتاب به خبر واحد بود. اشکالی مطرح شد که خبر مخالف با عموم کتاب عرفا مخالف کتاب هست و روایاتی که فرموده مخالف کتاب حجت نیست یا از ما خبر مخالف کتاب صادر نشده شاملش می شود.

ما عرض کردیم این روایات را باید دسته بندی کرد.

یک دسته که نفی صدور می کند، می گوید ما خالف قول ربنا لم نقله، یا تعبیر می کند زخرف. اینها یقینا شامل خبر اخص مطلق یا حتی خبر اعم من وجه که نسبتش با کتاب عموم من وجه باشد نمی شود. چون یقینا ما اخباری داریم قطعی الصدور که مخصص عموم کتاب هست، بحث ما در خبر ظنی الصدور است که اگر مخصص کتاب باشد معتبر هست وعموم کتاب را با آن تخصیص می زنیم یا نه. والا خبرهای مخصص عموم کتاب که قطعی الصدور هستند یقینا عموم کتاب را تخصیص می زنند، لم یخالف فیه احد من الاعلام.

پس چطور می شود بگوئیم خبر اخص مطلق از کتاب از امام علیه السلام صادر نمی شود یا اصلا زخرف است؟

وهمینطور خبری که نسبتش با کتاب عموم من وجه است، شما ببینید فرق بین خبر اخص مطلق با اعم من وجه این است که: خبر اخص مطلق نص است در آن مورد تخصیص، خبر اعم من وجه ظاهر است. نمی شود چون خبر اعم من وجه ظاهر است پس بگوئیم زخرف. قرآن فرموده: اکرم العالم مثلا، اگر یک حدیثی بگوید لاتکرم الفاسق ولو کان عالما، بگوئیم این خبر نور است و مخصص کتاب هم می تواند باشد. اما اگر بگوید لاتکرم الفاسق، نگوید ولو کان عالما، که ظهورش شامل عالم فاسق بشود، بگوئیم ما خالف قول ربنا لم نقله، زخرف، باطل. خب اینکه معنا ندارد. زخرف بودن و باطل بودن مربوط می شود به مضمون. وقتی این مضمون نص باشد قبول می کنید، ظاهر باشد می گوئید زخرف؟! اینکه نمی شود.

پس این دسته از روایات که فرموده ما خالف قول ربنا لم نقله، زخرف، مراد از آن خبر اخص مطلق از کتاب و یا اعم من وجه از کتاب نیست. حالا مراد چیست ما دو احتمال دادیم: یکی اینکه مراد خبر مباین با کتاب باشد، کتاب اثبات می کند اختیار را برای انسان، خبری آمده اثبات می کند جبر را، این مخالف کتاب است بالتباین. و یا خبری که مخالف با روح کتاب است، البته روح قطعی کتاب نه روح استحسانی. روح قطعی کتاب دعوت به عدالت است، اجتنب از قبائح است، عدم تبعیض نژادی است. اگر یک روایتی مخالف با روح قطعی کتاب بود می شود زخرف.

اما لا ربا بین الوالد والولد نه، او مخالف با روح کتاب نیست. چون مفاد این دلیلی که می گوید لا ربا بین الوالد والولد می خواهد بگوید جیب پدر و پسر یکی است، لا ربا بین الوالد و ولده و لا بین الزوج و زوجته و لا بین المولی و عبده، إنما بین الربا بینک وبین ما لاتملک. این مخالف با روح کتاب نیست که فرمود حرم الربا، لکم رئوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون. یا حدیثی بگوید واجب است دعاء عند رؤیة الهلال، خب این مخالف با روح کتاب نیست بلکه موافق هست با روح کتاب. با اینکه آیه ای نداریم راجع به دعاء عند رؤیة الهلال، اما این روایتی که مفادش وجوب دعاء عند رؤیة الهلال است موافق با روح کتاب است که دعوت می کند به عبادت و دعاء.

به نظر ما هیچ محذوری ندارد بگوئیم مراد از ما خالف قول ربنا لم نقله اعم است، هم شامل مخالف بالتباین می شود و هم شامل مخالف با روح قطعی کتاب می شود. نه خبر مباین با کتاب از امام صادر شده و نه مخالف با روح قطعی کتاب.

روایتی ممکن است به حسب ظاهر مخصص کتاب باشد، مثلا روایت بگوید ظلم به همسر جائز است، ثلاثة إن لم تظلمهم ظلموک الزوجة و ... بگوئیم این روایت مفادش این است که ظلم کن به همسرت و الا به تو ظلم می کند. خب بعید نیست مفاد روایت این باشد که ظلم کن، خب این مفاد روح قطعی قرآن است.

یا مثلا تحمل ظلم، بعضی معتقدند که این روایاتی که می گوید در عصر غیبت باید سکوت کرد، يا سدير الزم بيتك و كن حلسا من أحلاسه و اسكن ما سكن اللّيل و النّهار فاذا بلغك أنّ السفياني قد خرج فارحل إلينا و لو على رجلك. در عصر غیبت باید دست روی دست گذاشت و منتظر فرج بود.

اگر بخواهید اصولی بحث کنید نسبت این روایات با عموم کتاب عموم و خصوص مطلق است. جهاد کنید، دفاع کنید، با ظالم مخالفت کنید، این عمومات قابل تخصیص است. و لکن گفته می شود که اینها مخالف با روح قطعی کتاب است. و الا همان صحیحه عبدالله بن سنان که فرمود: إذا رأیتم اهل البدع من بعدی فباهتوهم اگر کسی روح قطعی قرآن را در نظر نگیرد ممکن است بگوید اخص مطلق است از عمومات حرمت افتراء وبهتان. ما من عام الا وقد خص، یحرم البهتان الا علی اصحاب البدع. ولی کسی که توجه بکند که این مطلب مخالف روح قطعی کتاب هست و مخالف سیره قطعیه ائمه علیهم السلام است، خب امیرالمؤمنین علیه السلام که اولی بود که این فرمایش پیامبر اکرم را عمل کند، در تاریخ زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام یک نمونه نمی توانید پیدا کنید که در مقابل دشمنان خودش از این حربه استفاده کرده باشد. أتأمرونّی أن اطلب النصر بالجور فیمن ولّیت علیه؟ لا والله. یا در آن خطبه دیگر فرمود: إنی اعلم ما یصلحکم ولکن لا اصلحکم بافساد نفسی. من می دانم که چه جور شما را اصلاح کنم، ولکن من حاضر نیستم مرتکب کارهایی بشوم که خلاف اصول و ارزش ها است ولو می دانم اگر یک مقدار از آن اصول صرف نظر بکنم می توانم شما را با روش های خشن اصلاح کنم اما حاضر به این کار نیستم. حضرت هیچوقت راجع به دشمنانش از این حربه بهتان استفاده نکرد، با اینکه مخالفین آن حضرت از ابرز مصادیق اصحاب البدع بودند. پس می گوئیم این روایت به قول آقای سیستانی إما مطروح أو مؤول، با اینکه اگر به حسب ظاهر حساب کنید نسبت عموم و خصوص مطلق است. این دسته اول.

سؤال وجواب: روح قطعی قرآن را ارتکاز متشرعه کشف میکند ولو به کمک گرفتن از روایات اهل بیت و مجموعه آیات و روایات.

سؤال وجواب: واقعیت عیب را دیگری را گفتن این قبحش به این است که حق مؤمن است، اما یک شخص فاسد و مفسد که با عقائد مردم بازی می کند بیائیم عیبهای مخفی او را بگوئیم و او را رسوا کنیم تا دیگر نتواند مردم را به انحراف عقیدتی بکشاند این اصلا از نظر عقلی و عقلائی کار زشتی نیست. فرق می کند با اینکه ما بیائیم بهتان بزنیم و دروغ بگوئیم.

دسته دوم: روایاتی هستند که نفی حجیت می کنند. مثل موثقه سکونی که مفادش این بود که: إن علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه. ما خالف کتاب الله فدعوه چون نور ندارد، علی کل صواب نورا و علی کل حق حقیقة.

خب این حجت نیست اما ممکن است واقعا از امام صادر شده باشد.

در اینجا یک ادعا این است که بگوئیم اصلا خبر مخالف کتاب عرفا شامل اخص مطلق از کتاب نمی شود. جمع عرفی دارد با کتاب. مخالف یعنی ناسازگار. خبری که اخص مطلق از کتاب است مخصوصا به لسان حکومت مثل لاربا بین الوالد و الولد، کی ناسازگار است با عموم حرم الربا. مخالف به معنای ناسازگار است. و عرفا خبر اخص مطلق چون جمع عرفی دارد با عموم کتاب به او نمی گویند مخالف و ناسازگار.

این مطلبی است که هم مرحوم آخوند در کفایه مطرح می کند و هم بزرگانی از جمله مرحوم آقای خوئی این را مطرح کرده اند.

و ظاهرا مطلب درستی هم هست. به نظر ما عرفا ظهور ندارد خبر مخالف وناسازگار نسبت به این خبر اخص مطلق از کتاب، چون جمع عرفی دارد، قرینیت و ذوالقرینیت بینشان حاکم است. خبر اخص قرینه و مفسر عرفی است نسبت به خبر عام.

لااقل این را ادعا می کنیم می گوئیم چون سیره متشرعیه بر عمل به خبر اخص مطلق از کتاب بوده است وهمینطور ارتکاز عقلاء خبر ثقه را حجت می دانند ولو اخص از عمومات قطعیه باشد، این منشأ انصراف می شود در خطاب ما خالف کتاب الله فدعوه. انصراف پیدا می کند، ولو عرفا مخالف هم صدق کند اما این خطاب منصرف می شود از این خبر اخص مطلق که جمع عرفی دارد با کتاب.

این چیزی است که به نظر ما می آید.

در مقابل افرادی مثل مرحوم آقای صدر وآقای داماد اصرار می کنند می گویند خبر اخص مطلق عرفا مخالف با کتاب است. مخالف مگر چیست؟ مخالف یعنی سخنی بگوید بر خلاف آن خطاب. خب خبر اخص مطلق سخنی می گوید برخلاف سخنی که عموم در کتاب بیان می کند.

ولذا این بزرگان اصرار دارند که خبر اخص مطلق هم عرفا مخالف کتاب است.

منتهی مرحوم آقای صدر فرموده: ما اثبات می کنیم که خبر اخص مطلق از کتاب فی الجمله حجت است. فی الجمله یعنی چه؟ یعنی آن خبر اخص مطلق از کتاب که بسهولة جمع عرفی داشته باشد با کتاب نه بصعوبة. چون جمع های عرفی بعضی ها سهل هستند و بعضی ها صعب هستند. جمع های عرفی سهل که به ذهن بدوی عرفی هم می رسد اینها اگر جمع عرفی سهل بود بین یک خبر و عموم کتاب، این خبر ولو اخص مطلق از کتاب است و مخالف کتاب است عرفا ولی حجت است. به چه دلیل؟

ایشان می گوید: صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله معروف به صحیحه قطب راوندی عن الصادق علیه السلام: إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه. در مرجحات باب تعارض خبرین صحیحه قطب راوندی فرموده است که اگر دو حدیث مختلف به شما رسید عرض کنید بر کتاب، اگر یکی موافق کتاب بود و دیگری مخالف کتاب بود، آن مخالف کتاب را از حجیت بیندازید موافق کتاب را حجت بدانید.

 آقای صدر ره فرموده: ظاهر این صحیحه این است که دارد علاج می کند مشکل تعارض را بین دو حدیث که مقتضی برای حجیت دارند منتهی بخاطر تعارض نمی توانند هر دو حجت باشند. و الا اگر دو حدیث داریم یکی حدیثی است که راوی اش فاسق است و دیگری راوی اش عادل است، خب اینها اصلا با هم تعارض نمی کنند. تعارض در دو حدیثی است که فی حد ذاته معتبر هستند فقط بخاطر معارضه مشکل پیدا کردند.

از این روایت استفاده می شود که آن خبر مخالف کتاب هم اگر معارض نبود با این خبر موافق کتاب، فی الجمله اقتضاء حجیت داشت. اینکه می گوئیم فی الجمله چون در مقام بیان نیست. فی الجمله می فهمیم ما داریم در عالم دو تا خبر یکی از آنها مخالف کتاب است و یکی موافق کتاب، اگر با هم معارضه نمی کردند حجت بودند، اما حالا معارضه کردند مشکل پیدا کردیم. امام علیه السلام می فرماید موافقت کتاب مرجح است. از این صحیحه این را می فهمیم که ما فی الجمله داریم خبر مخالف کتاب که فی حد ذاته لولا المعارض حجت است، ولی چون در مقام بیان نیست که ما اطلاق گیری کنیم قدر متیقن گیری می کنیم، قدر متیقن خبری است که مخالف کتاب است ولکن جمع عرفی دارد با عموم کتاب بسهولة.

این فرمایش مرحوم آقای صدر.

البته این فرمایش تنزلی است یعنی با قطع نظر از آن بیان قبلی که ایشان می گفت ممکن است بگوئیم مخالف کتاب یعنی مخالف با روح کتاب.

اقول: این فرمایش آقای صدر به نظر ما ناتمام است. چرا؟ برای اینکه اولا: این روایت ولو به تعبیر آقایان صحیحه است ولی ما فعلا بحث سندی نمی کنیم در بحث تعارض اشکال کردیم در سند روایت قطب راوندی، چون افرادی در این سند هستند که توثیق ندارند و خود رساله قطب راوندی هم برای ما ثابت نیست. شیخ حر عاملی صاحب رسائل پیدا کرده است یک رساله ای که مربوط به قطب راوندی است رسالة فی احوال حدیث اصحابنا، اما صاحب وسائل این کتاب را از کجا پیدا کرده؟ یک کتاب غیر معروف است. ما معتقدیم صاحب وسائل از کتب غیر معروفه که نقل می کند اعتبار ندارد چون مثل کتب غیر معروفه ای است که ما پیدا می کنیم، از کجا معلوم این نسخه معتبر باشد.

ثانیا: برفرض بگوئیم این روایت صحیحه است کما عبروا عنه بصحیحة قطب الراوندی أو صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله، اما جناب آقای صدر! چه اشکال دارد که امام علیه السلام عند التعارض ملتفت کند مخاطب را که اول ببین ممیز حجت از لا حجت بین اینها هست یا نیست. شاید مخالف کتاب اصلا حجت نیست فی حد ذاته منتهی امام می خواهد بفرماید عند التعارض یکی از راه های حل تعارض این است که رجوع کنید به ممیز حجت از لاحجت. لزومی ندارد حتما به مرجحات مراجعه کنید. یک بیان عرفی هم هست. اگر به شما بگویند دو نفر طلبه هستند یکی می گوید زید اعلم است و دیگری می گوید عمرو اعلم است. شما چه می گوئید؟ می گوئید اگر دو تا طلبه با هم اختلاف کردند راجع به اعلم، نگاه کنید ببینید کدام خبره است و کدام خبره نیست قول خبره را اخذ کنید. اگر هر دو خبره بودند نگاه کنید بیینید کدام ثقه است و کدام ثقه نیست به قول ثقه اخذ کنید. بعد آخرش می گوئید اگر هر دو خبره و ثقه بودند بعد نگاه کنید ببینید کدامها اعلم هستند در خبرویت، چون رجوع به اعلم که فقط در بحث تقلید نیست، در خبره هم سیره عقلائیه بر رجوع به اقوی خبرة است. شما وقتی که در امور کارشناسی اختلاف شد بین یک کارشناس درجه دو و کارشناس درجه یک که اختلافشان عرفا فاحش باشد، عرف می گوید نباید اینها را کنار هم گذاشت و گفت اینها با هم اختلاف دارند. این یک بیان عرفی است، اول از این شروع کردی که انظر ایهما خبرة، خب این تمییز حجت از لا حجت است دیگر. بعدش آمدی گفتی که فإن کانا خبرة فانظر الی اقواهما خبرویة. این می شود مرجح. چون اعلمیت از مرجحات باب تعارض قول اعلم و غیر اعلم است دیگر. می شود مرجح. اینجا هم همین است. شاید امام علیه السلام اول برای اینکه خیلی از روایات متعارض با عرض بر کتاب مشکلشان حل می شود، امام علیه السلام فرمود فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه. بعید است که این مخالف در اینجا معنای دیگری داشته باشد غیر از آن مخالف در ما خالف قول ربنا فهو زخرف. شما آنجا را چی معنا می کنید؟ می گوئید مخالف بالتباین یا مخالف روحی با کتاب. بعید است که معنای مخالف در آنجا که زخرف با مخالف در اینجا که فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه فرق کند. اینها وحدت سیاق دارند. تعارض از نظر علماء اصول ندارد، ولی از نظر عرف ساده تعارض می کند دیگر. می گوید پیشنماز محلمان گفته آیة الله زید اعلم است. ولی فلان آقا که ایام تعطیل از حوزه اینجا می آید گفته آیة الله عمرو اعلم است. شما چه می گوئید؟ شما می گوئید ببینید کدامها خبره فن هستند. پیشنماز محترم، اما چقدر خبره است که بیاید مجتهد شناس و اعلم شناس بشود. مدرسین حوزه اش در تشخیص اعلم گیر می کنند آنوقت افرادی که سالها از حوزه دور بودند به راحتی چطور تشخیص می دهند که اعلم کیست و غیر اعلم کیست. خب شما می گوئید ایهما کان خبرة قوله مقدم. خب این تمییز حجت از لاحجت است دیگر.

پس این فرمایش آقای صدر تمام نیست.

سؤال وجواب: عرفی است که بگوئیم إذا شهد عندک شخصان فی الاعلمیة و اختلفا فانظر ایهما خبرة، فإن کان کل منهما خبرة فخذ بقول اقواهما، این عرفی است یا عرفی نیست؟ به نظر ما عرفی است. خب اگر عرفی است این روایت هم شاید همین را می خواهد بگوید.

پس این طائفه ثانیه هم به نظر ما جوابش این است که عرفا خبر اخص مطلق از کتاب مخالف با کتاب به معنای ناسازگار نیست با توجه به ارتکاز متشرعه که پیامبر و ائمه علیهم السلام مفسر قرآن هستند و اصلا ما تفصیل قرآن را باید از زبان مبارک پیامبر و ائمه علیهم السلام بشنویم. بله اگر ابوحنیفه می گفت لا ربا بین الوالد و الولد، می گفتیم فض الله فاک چرا مخالف قرآن حرف می زنی. اما وقتی مفسرین کتاب مثل پیامبر و ائمه علیهم السلام که لسان وحی هستند و ما امر شدیم به تمسک به اهل بیت در کنار تمسک به قرآن. لن یفترقا حتی یرد علیّ الحوض، خب اینها مفسر قرآن هستند، کی عرف خبر اخص مطلق را از ائمه علیهم السلام مخالف و ناسازگار با قرآن می داند؟ ابدا اینطور نیست ولااقل من الشک، شک می کنیم در صدق ما خالف الکتاب فدعوه.

می ماند صحیحه عبدالله بن ابی یعفور که انشاءالله فردا عرض می کنیم.